

بررسی برخی حقوق غیرمالی زوجین در نکاح منقطع

A Study on Some Non - Financial Rights of Couples in Discontinuous Matrimony

M. Fazaeli, Ph.D.

O. Mohammadi, M.A.

دکتر مصطفی فضائلی ✉

استادیار دانشکده حقوق دانشگاه قم

اولیاء محمدی

کارشناس ارشد حقوق خصوصی

دریافت مقاله: ۹۱/۷/۶

دریافت نسخه اصلاح شده: ۹۳/۲/۱۰

پذیرش مقاله: ۹۳/۳/۴

Abstract

If a marriage occurs correctly, it will raise some given rights and commitments for couples. In personal marriage such as matrimony, some of these rights are non-financial and commitments. Discontinuous matrimony is not excluded from this issue and by approving it, couple undertake some rights that dissolution right through man and woman's fault and also duration munificence right is their responsibility. However, Iran's lawmaker and hereafter, lawyers have neglected of exact, and explicit explaining.

چکیده

هرگاه عقدی به طور صحیح واقع شود، حقوق و تعهداتی معین را برای طرفین آن به بار می آورد. در عقود شخصی مانند نکاح برخی از این آثار حقوق و تعهدات غیرمالی است. نکاح منقطع نیز از این امر مستثنی نیست و با انعقاد آن حقوقی بر عهده زوجین قرار می گیرد که حق فسخ به واسطه عیوب زوج و زوجه و همچنین حق بذل مدت، از جمله آنهاست. اما قانون گذار ایران و به تبع آن حقوقدانان از تبیین دقیق، صریح و روشن این امر، غفلت نموده اند.

به نظر می رسد با توجه به گسترش این نوع از نکاح در جامعه کنونی و خلأهای قانونی موجود در خصوص

✉Corresponding author: Qom, Salariye, Shahid Corresponding Author; saffari alley, No104.
Email: mfazaeli2002@yahoo.com

✉نویسنده مسئول: قم، سالاریه، کوچه شهید صفاری، پلاک ۱۰۴

پست الکترونیکی: mfazaeli2002@yahoo.com

It seems that with regard to this kind of matrimony's extension in modern society and available legal spaces for discontinuous matrimony and its results, council agents should persist in compiling explicit and clear legal provisions in order to express the results of this marriage that among them is non-financial rights of couple, until people can conclude sentences and this marriage results with full understanding. An answer which can be argued in generalis that we can also transmit continual marriage dissolution instances to discontinuous matrimony based on the fat that there is no forced loss in Islam as a rule. Also, according to jurisprudence rules, duration munificence right can be granted to couple under some conditions. Particularly for each right, there are questions, legal ambiguities and different opinions. This article aims to address these points in details.

Keywords: Non-Financial Rights, Discontinuous Matrimony, Man, Woman.

نکاح منقطع و آثار آن، نمایندگان مجلس باید در پی تدوین مواد قانونی صریح و به دور از ابهام، در جهت بیان آثار حاکم بر این عقد، که از جمله آن‌ها حقوق غیرمالی زوجین است، باشند تا افراد با آگاهی کامل نسبت به احکام و آثار این عقد، به انعقاد آن اقدام نمایند.

پاسخی که به عنوان یک امر کلی می‌توان بیان نمود، این است که با جاری ساختن قاعده «لاضرر ولاضرار فی الاسلام» و قاعده «نفی عسر و حرج»، می‌توان موارد فسخ نکاح دائم را به نکاح منقطع نیز سرایت داد. هم‌چنین با توجه به قواعد فقهی، می‌توان تحت شرایطی به زوج نیز حق بذل مدت را اعطا نمود. که در خصوص هر یک از این حقوق، سؤالات و ابهامات قانونی و اختلاف آرا وجود دارد. در این مقاله تلاش شده است تا به تفصیل به هر یک از این موارد پرداخته شود.

کلیدواژه‌ها: حقوق غیرمالی، نکاح منقطع، زوج، زوجه.

مقدمه

نکاح منقطع به عنوان یکی از انواع نکاح محسوب می‌گردد که با فلسفه تأمین و تضمین سلامت و سعادت جامعه و جلوگیری از انحراف افراد به سوی مسائل غیراخلاقی، تشریح گردیده است. تشریح این نهاد، بیانگر حکیم بودن شارع مقدس اسلام است. لیکن در نتیجه شرایط و تحولات اجتماعی، عرف جوامع، به تدریج، فلسفه اصلی تشریح این نهاد را به فراموشی سپرده و از آن به عنوان یک امر مذموم یاد می‌کنند. شاید ناخوشایند بودن این نهاد حقوقی در میان افراد جامعه، سبب شده که

حقوقدانان نیز در جهت شناساندن این نهاد قانونی و آثار حاکم بر آن، چندان رغبتی از خود نشان ندهند و شاید از همین رو است که قانون‌گذار نیز در تدوین مواد قانون مدنی، صرفاً به طور اختصار، به بیان چند ماده قانونی در باب نکاح منقطع اکتفا نموده است، این امر در حالی است که نکاح منقطع در جامعه امروز در حال گسترش است و عمدتاً به صورت پنهانی منعقد می‌گردد و به علت خلأهای قانونی موجود نیز، زوجین بدون آگاهی و یا با اطلاعات نادرست از حقوق و تکالیف خود اقدام به انعقاد این عقد نموده و سپس ضررهای غیرقابل جبرانی را متحمل می‌شوند.

بنابراین بررسی حقوق حاکم بر این عقد، با توجه به سؤالات و ابهامات و خلأهای قانونی موجود، امری لازم و ضروری به نظر می‌رسد. نگارندگان به سهم خود در این مقاله به تبیین برخی حقوق غیرمالی زوجین در نکاح منقطع پرداخته‌اند که شامل حق فسخ نکاح به علت وجود عیوب در زوج و زوجه و تدلیس هر یک از زوجین و هم‌چنین حق بذل مدت در این نوع از نکاح است.

سؤالاتی که این پژوهش درصدد پاسخ‌گویی به آن‌ها برآمده عبارت است از: چگونه می‌توان حق فسخ نکاح را به نکاح منقطع نیز تعمیم داد؟ نظر موافقان و مخالفان و استدلال آن‌ها در خصوص استناد به قاعده لاضرر در ایجاد حق فسخ در نکاح منقطع چیست؟ اعطای حق فسخ به زوج، به واسطه عیوب زوجه، با وجود امکان بذل مدت از سوی زوج چگونه لازم و ضروری می‌گردد؟ خیار تدلیس در نکاح منقطع چه جایگاهی دارد؟ آیا در نکاح منقطع، می‌توان برای زوجه نیز حق بذل مدت را قائل شد؟ تجزیه و تحلیل این مسائل و سؤالات و ابهامات مرتبط با آن، بررسی آرا و نظرات مختلف در این زمینه براساس قوانین و مقررات و اصول و مبانی فقهی و حقوقی وجهه همت این پژوهش بوده است.

به این منظور، در نوشتار پیش رو، ابتدا به بیان حق فسخ در قانون مدنی و ابهامات مواد قانونی در این زمینه پرداخته شده، سپس خیار عیب به واسطه عیوب زوج و زوجه و خیار تدلیس مورد بحث و بررسی قرار گرفته، آن‌گاه به تحلیل و بررسی حق بذل مدت مبادرت گردیده است.

الف) حق فسخ

فسخ یکی از اسباب انحلال عقد است و انحلال به معنای پایان پذیرفتن رابطه دو طرف عقد می‌باشد. عقد ازدواج نیز مانند عقود دیگر منحل می‌شود و به واسطه آن رابطه زناشویی زوجین از بین خواهد رفت. گاه به نحوی که گویی اصلاً عقدی وجود نداشته است. قطع رابطه زوجیت به اسباب گوناگونی صورت می‌پذیرد.

ماده ۱۱۲۰ قانون مدنی در اسباب انحلال نکاح بیان می‌دارد: «عقد نکاح به فسخ یا به طلاق یا

به بذل مدت در عقد انقطاع منحل می‌شود.»

به نظر می‌رسد این ماده، اسباب انحلال را به طور کامل بیان ننموده، چراکه فوت زوجین در ازدواج دائم و موقت و انقضاء مدت در نکاح منقطع نیز از اسباب انحلال عقد نکاح است.

سؤالی که در ابتدا باید به آن پاسخ داده شود این است که آیا فسخ از اسباب انحلال در نکاح منقطع نیز محسوب می‌شود؟ در پاسخ باید گفت ماده ۱۱۲۰ قانون مدنی که درصدد بیان اسباب انحلال نکاح بوده، تنها بذل مدت را سبب انحلال نکاح منقطع دانسته و نسبت به این امر که آیا فسخ نیز در نکاح منقطع سبب انحلال می‌شود یا نه سکوت اختیار کرده است.

از طرفی ماده ۱۱۳۹ قانون مدنی نیز بیان می‌دارد: «طلاق مخصوص عقد دائم است و زن منقطعه با انقضاء مدت یا بذل آن از طرف شوهر از زوجیت خارج می‌شود.»

در این ماده قانون‌گذار خارج شدن زن از زوجیت را در نکاح منقطع، به واسطه بذل مدت و انقضاء آن دانسته و اشتباهی را که در ماده ۱۱۲۰ قانون مدنی مرتکب شده بود جبران نموده و انقضاء مدت را در ماده ۱۱۳۹ قانون مدنی از اسباب انحلال دانسته است. ولی در این ماده نیز نسبت به اینکه آیا فسخ در نکاح منقطع سبب انحلال است یا نه، سکوت اختیار کرده است.

البته شاید بتوان سکوت قانون‌گذار در این ماده را در خصوص فسخ نکاح منقطع این‌گونه تفسیر کرد که قانون‌گذار در این ماده درصدد بیان تفاوت‌هایی است که در اسباب انحلال در عقد نکاح دائم و منقطع وجود دارد، نه درصدد بیان اشتراکات اسباب انحلال در این دو عقد. زیرا در ابتدای ماده تأکید بر این نکته دارد که طلاق مخصوص عقد دائم است، ولی در عبارت بعد گویا می‌خواهد جایگزین‌های طلاق را در نکاح منقطع بیان دارد و این امر یکی از تفاوت‌های اساسی میان نکاح دائم و منقطع می‌باشد. ولی درصدد بیان اسباب انحلالی که در هر دو عقد مشترک است، نبوده است، وگرنه فوت را هم بیان می‌نمود و همچنین اگر فسخ تنها مخصوص عقد دائم بود و در نکاح منقطع وجود نداشت، در ابتدای ماده بیان می‌نمود، در حالی که فقط طلاق را مخصوص عقد دائم دانست و از مفاد این ماده می‌توان چنین برداشت کرد که فسخ در نکاح منقطع هم مانند نکاح دائم وجود دارد و از اسباب اشتراکی انحلال این دو عقد به شمار می‌آید، اما با توجه به تصریح ماده ۱۱۵۲ قانون مدنی که بیان می‌دارد: عده فسخ نکاح و بذل مدت و انقضاء آن در مورد نکاح منقطع در غیرحامل دو طهر است، روشن می‌شود که در نکاح منقطع نیز فسخ وجود دارد.

این بیان به ویژه با توجه به روند تحول حقوق زن و خانواده و روح حاکم بر لایحه حقوق خانواده، موجه می‌نماید، چه این که این روند حاکی از گام‌هایی در راه حمایت هرچه بیشتر از حقوق زن بوده است. (روشن؛ محمدی، ۱۳۹۲؛ ۱۳۱)

البته فقها و حقوقدانان نیز در زمینه فسخ نکاح منقطع یا نظری ارائه نداده‌اند و یا به روشنی از آن سخن نگفته‌اند، هرچند فقهای معاصر از جمله آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله بهجت (ره) بیان داشته‌اند که در فسخ فرقی بین نکاح دائم و موقت نیست و عیوب موجب فسخ در نکاح دائم شامل عقد موقت نیز می‌گردد.

آیت‌الله خامنه‌ای نیز همین نظر را دارند، اما آیت‌الله تبریزی آن را محل اشکال دانسته و گفته‌اند

بهتر است شوهر بذل مدت کند (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۴؛ ج ۴، ص ۱۱۶).

بنابراین با توجه به موادی که بیان شد و هم‌چنین از آن جایی که قانون‌گذار در بیان مواد قانونی که موارد فسخ و عیوب موجب فسخ را بیان می‌دارد فرقی میان نکاح دائم و موقت قائل نشده است، به نظر می‌رسد می‌توان پذیرش امکان فسخ در نکاح منقطع را به قانون مدنی نسبت داد.

از طرفی مطابق قاعده لاضرر به نظر می‌رسد که بتوان فسخ را به علت عیوب یا تدلیس و غیر آن در نکاح منقطع نیز جاری ساخت؛ زیرا در عقد نکاح نیز مانند سایر عقود باید حق فسخ برای طرفی که زیان می‌بیند وجود داشته باشد. خصوصاً با توجه به این که حقوق و اختیارات ممتازی که معمولاً برای مردان در رابطه زناشویی وجود دارد زمینه سوءاستفاده آنان را در ارتباط با همسران‌شان اعم از دائم یا منقطع فراهم می‌سازد و تمهیداتی که قانون‌گذاران در جهت جلوگیری از اعمال نابه‌جای این حقوق اندیشیده‌اند حاکی از احتمال چنین سوءاستفاده‌هایی است (بصیری، ۱۳۹۱؛ ۳۴). از این رو وجود حق فسخ می‌تواند وسیله‌ای باشد برای جلوگیری از تحمل زیان و ضرری که ممکن است از سوی یکی از طرفین بر دیگری به‌خصوص از سوی مرد بر زن وارد شود.

لیکن، توجه قانون‌گذار به طبیعت ویژه عقد نکاح و جلوگیری از فروپاشی نظام خانواده و رابطه زوجیت، سبب گشته همه‌خیراتی را که در قراردادهای دیگر وجود دارد در نکاح جایز نداند و به منظور حفظ حقوق فردی طرفین عقد و جلوگیری از ضرر زوجین موارد فسخ را محدود به موارد خاصی نموده است.

ممکن است گفته شود فلسفه‌ای که برای فسخ در نکاح دائم وجود دارد در نکاح منقطع قابل اجرا نیست چراکه عقد نکاح دائم زندگی مادام‌العمر است و عدم وجود چنین حقی در نکاح دائم برای هر یک از زوجین سبب ضرر غیر قابل جبران می‌شود، ولی در نکاح منقطع که از همان ابتدا بنای آن بر مدت‌زمان محدود و معین است، مقدار ضرری که در نکاح دائم بر زوجین وارد می‌شود در نکاح منقطع وجود ندارد و بهتر است جلوگیری از ضرر زوجین با بذل مدت و انقضاء مدت صورت گیرد. اما پاسخی که به این ابهام باید داد آن است که:

اولاً: هرچند نکاح منقطع برای مدت معلومی است ولی منقطع بودن عقد سبب نمی‌شود که آن را از تحت یک قاعده فقهی خارج بدانیم و چنین بیان کنیم که چون بنای عقد بر انقطاع است پس قاعده لاضرر در آن کاربرد نداشته و تنها در عقد دائم به کار رود.

ثانیاً: ضرر در قاعده لاضرر اطلاق دارد و نمی‌توان ضررهایی را که در مدت معلومی ایجاد می‌شود خارج از قاعده دانست.

ثالثاً: در ازدواج‌های موقتی که به مدت طولانی منعقد می‌شوند نیز همانند نکاح دائم باید حق فسخ را ضروری دانست چراکه عدم وجود چنین حقی در این عقود نوعی بی‌عدالتی قانون‌گذار و عدم

توجه او به مسائل ازدواج را به ذهن می‌آورد. مواردی که قانون‌گذار به عنوان اسباب فسخ نکاح برشمرده شامل عیب، تخلف از شرط و تدلیس است.

۱) خیار عیب

عیب عبارت است از نقصان و یا زیادی که در وضعیت طبیعی و عادی چیزی ایجاد می‌شود. با بررسی عیوبی که قانون‌گذار در مواد ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ قانون مدنی از آن یاد می‌کند، می‌توان عیوب موجب فسخ نکاح را به دو دسته تقسیم کرد:

۱. عیوبی که هدف از ازدواج را از بین می‌برد و در صورت وجود آن عیوب، هدف از ازدواج حاصل نمی‌گردد، مثل اینکه مرد محبوب و عنن باشد یا زن عیوبی داشته باشد که مانع مقاربت است. در این موارد طرفین حق فسخ دارند.

ممکن است گفته شود چون اصل در عقود، وفای به آن‌ها است مطابق قاعده «وفوا بالعقود» عقد نباید فسخ شود؟ ولی باید گفت که افوا بالعقود شامل این موارد نمی‌شود و عقلاً این امر را نمی‌پذیرند و مثل این است که بیعی صورت گرفته و هیچ امکان استفاده‌ای از آن نیست، پس حتی اگر روایتی هم در مسئله نباشد، به حکم عقل این عیوب مانع است و از موارد فسخ محسوب می‌گردد.

۲. عیوبی که مانع از هدف ازدواج نیست ولی برای زوج یا زوجه خطرناک است، مثل جذام، برص و مانند آن؛ در این موارد نیز عقلاً «وفوا بالعقود» را جاری نمی‌دانند. درست است که اصل اولی در عقود لزوم و عدم فسخ عقد است، ولی گویا طرفین عقد در زمان انعقاد عقد، عدم این عیوب را در ذهن خود شرط کرده‌اند و دیگر نیازی به بیان آن‌ها نیست (محامد و مکارم، ۱۳۸۳؛ ج ۳، ص ۹۳).

بعضی تمسک به قاعده لاضرر را در بحث فسخ نکاح به علت عیوب نمی‌پذیرند و چنین استدلال می‌کنند که تمسک بر قاعده لاضرر در مواردی صحیح است که دلیلی بر این که آن مورد مجوز فسخ نباشد، نداشته باشیم. اما اگر دلیلی بر عدم جواز فسخ وجود داشته باشد، آن دلیل، مقدم بر اصل است؛ مثلاً وقتی روایتی خاص دلالت دارد که کوری یک چشم مجوز فسخ نیست، این روایت بر قاعده «لاضرر» مقدم است. هم‌چنین اگر بگوییم مستفاد از روایات یا برخی از آن‌ها، عدم جواز فسخ در خصوص عیوب غیرمنصوص است، این روایات بر قاعده لاضرر مقدم خواهند بود. اگر قاعده ضرر و حرج شامل این بحث باشد، مفادش فقط نفی حرج و ضرر و عسر از زوجه یا زوج است و بدیهی است که نفی ضرر و حرج همان‌گونه که با جعل جواز فسخ برای یکی از آن دو محقق می‌شود با جعل جواز طلاق برای حاکم شرعی نیز محقق می‌شود یا هم‌چنین برای شوهر با طلاق زوجه و عدم لزوم اعطای مهر نیز محقق می‌شود (استادی، ۱۳۸۸؛ ص ۱۶).

به نظر می‌رسد مطالب پیش‌گفته راجع به زمانی است که ما تنها دلیل فسخ نکاح را بدون توجه به روایات واصله قاعده لاضرر بدانیم، در حالی که جلوگیری از عسر و حرج زوج یا زوجه به علت

عیوبی که زندگی زناشویی را مختل می‌کند به عنوان دلیل روایاتی که در این خصوص وارد شده بیان می‌شود و در کنار روایات قابل استناد می‌باشد. نکته قابل ذکر آن است که صرف نظر از اختلافاتی که در مورد دلایل فسخ نکاح وجود دارد، اما فسخ نکاح به واسطه عیوب، امری اتفاقی و اجماعی است (نجفی، ۱۳۹۵ ه. ق؛ ج ۳۰، ص ۳۱۸. شیخ طوسی، ۱۴۱۵ ه. ق؛ ج ۴، ص ۳۴۷).

الف) حق فسخ زوجه به واسطه عیوب زوج

ماده ۱۱۲۲ قانون مدنی بیان می‌دارد: «عیوب ذیل در مرد موجب حق فسخ برای زن خواهد بود: ۱. خصاء ۲. عنن به شرط این که ولو یک‌بار عمل زناشویی را انجام نداده باشد. ۳. مقطوع بودن آلت تناسلی به اندازه‌ای که قادر به عمل زناشویی نباشد.» این ماده سه عیب فوق را به عنوان عیوب مختص مردان یا از موارد فسخ عقد نکاح توسط زن اعلام داشته است.

در خصوص این ماده بعضی نظر داده‌اند که چون در نکاح منقطع، شوهر، الزامی به نزدیکی با همسر خود ندارد و این امر از موارد حسن معاشرت که در ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی بیان شده به شمار نمی‌آید، بنابراین عنن و خصی و مقطوع بودن آلت رجولیت مذکور در ماده ۱۱۲۲ قانون مدنی نمی‌تواند موجب حق فسخ زوجه منقطع باشد، زیرا با وجود یا عدم وجود آن عیوب هم، مرد می‌تواند از نزدیکی با زوجه دوری کند و زن نمی‌تواند آن را طلب کند (بهنود، ۱۳۶۹؛ ص ۱۴۰، امامی، ۱۳۸۲؛ ص ۱۲۳).

اما به نظر می‌رسد این دیدگاه صحیح نباشد، زیرا:

اولاً: درست است که در نکاح منقطع شوهر الزامی به نزدیکی ندارد ولی ذات عقد نکاح منقطع چنین اقتضایی را ندارد و اصل در نکاح این است که زن و شوهر با یکدیگر رابطه زناشویی دارند، مگر این که در عقد نکاح شرط عدم نزدیکی شود. بنابراین عدم امکان یا عدم الزام به نزدیکی در نکاح منقطع را نمی‌توان دلیل بر سقوط حق فسخ زوجه در خصوص عیوب مرد دانست. اما اگر چنین شرطی در عقد شود، می‌توان نظر ارائه شده را صحیح دانست، زیرا در این صورت مرد و زن هر دو بر این امر توافق نموده‌اند و وفای به شرط نیز امری لازم و ضروری است و نباید از شرط مورد توافق تخلف نمود و در این خصوص (شرط عدم نزدیکی) می‌توان حق فسخ زوجه را، در موارد عیوب مرد که در ماده ۱۱۲۲ قانون مدنی ذکر شده، مشمول زوجه منقطع ندانست.

ثانیاً: این نظر در مواردی که ازدواج‌های موقت به مدت طولانی منعقد می‌گردد کاربردی نخواهد داشت؛ زیرا تعیین مدت طولانی در عقود منقطع سبب می‌شود زوجین در نکاح منقطع، حقوقی همانند زوجین در نکاح دائم داشته باشند و چنانچه در نکاح‌های منقطع طولانی مدت زوجه را از داشتن حق فسخ محروم نماییم، این امر سبب ایجاد ضرر و عسر و حرج خواهد بود و عملی خلاف شرع و قانون و عرف تلقی می‌گردد، چراکه منقطع بودن نکاح را نمی‌توان دلیل سلب حقوق زوجه

دانست و زوجه را مجبور نمود تا پایان مدت عقد، با مردی که دارای عیوب معین شده است، به زندگی ادامه دهد. با نظر به اعتنای ویژه قانون‌گذار به مساله عسر و حرج و ذکر مصادیق عمده آن در متن ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی که به رغم مخالفت شورای محترم نگهبان در ۸۱/۴/۲۹ به تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام رسید، و نظر به حصری نبودن مصادیق یاد شده (روشن، مظفری، ۱۳۸۸؛ ۲۶۹)، این امکان وجود دارد که زن در موارد دیگری نیز به استناد وجود عسر و حرج خواهان انحلال نکاح باشد.

نکته‌ای که باید به آن اشاره شود این است که از آنجایی که در نکاح منقطع، علاوه بر انقضاء مدت و فوت یکی از طرفین، با بذل مدت از سوی زوج نیز عقد نکاح منحل می‌گردد، باید گفت: در این نوع از نکاح، هیچ حقی برای انحلال نکاح به زوجه داده نشده و تنها به زوج حق برهم زدن عقد داده شده است. بنابراین محروم نمودن زوجه منقطع از حق فسخ در مورد عیوب مرد، اجحاف در حق زوجه می‌باشد و به نظر می‌رسد جهت ایجاد تعادل در روابط حقوقی زوجین در نکاح منقطع، حق فسخ را نباید از او سلب نمود.

در خصوص جنون زوج، فقها قائل به فسخ نکاح از سوی زوجه می‌باشند، اگرچه جنون ادواری باشد و بدون تفاوت بین این‌که در زمان عقد و یا بعد از آن حادث شده باشد (انصاری، ۱۴۱۴؛ ص ۴۳۹. محقق حلی، ۱۴۱۲؛ ص ۲۶۲).

در ماده ۱۱۲۱ قانون مدنی نیز چنین آمده است: «جنون هر یک از زوجین به شرط استقرار اعم از این‌که مستمر یا ادواری باشد برای طرف مقابل موجب حق فسخ است». (کاتوزیان، ۱۳۸۵؛ ص ۶۴۲).

به نظر می‌رسد در خصوص حق فسخ زوجه منقطع به واسطه جنون زوج نظر مخالفی نباشد، به طوری که کسانی که عیوب مذکور در ماده ۱۱۲۲ قانون مدنی را موجب حق فسخ زوجه منقطع نمی‌دانند، ولی جنون را از موارد فسخ از جانب زوجه به حساب می‌آورند و چنین استدلال می‌کنند که گرفتاری زندگی با شوهر مجنون اختصاص به نکاح دائم ندارد (امامی، ۱۳۸۲؛ ص ۱۲۴).

با توجه به ماده ۱۱۲۵ قانون مدنی نیز جنون و عنن، حتی اگر بعد از عقد هم حادث شوند موجب حق فسخ برای زوجه خواهد بود و نیازی نیست که حتما در زمان انعقاد عقد این عیوب وجود داشته باشد و زوجه نیز بدون آگاهی از عیوب مذکور با مرد ازدواج کرده و بعد از عقد متوجه عیوب فوق‌الذکر شده باشد. علت این امر سختی و مشکلاتی است که زندگی با چنین افرادی برای زوجه و خانواده ایجاد می‌نماید.

ب) حق فسخ زوج به واسطه عیوب زوجه

برخی از فقیهان عیوب موجب فسخ نکاح از سوی زوج را، چهار مورد نام برده‌اند که عبارت‌اند از:

برص، جذام، جنون و قرن، اما مشهور فقیهان، عیوب موجب فسخ نکاح را از سوی زوج، هفت مورد دانسته‌اند و نابینایی، عدم حیض و افضاء را به موارد مذکور اضافه نموده‌اند (صدوق قمی، ۱۴۲۱؛ ج ۵، ص ۷۶) و در عیوبی که در فسخ یا عدم فسخ آن، تردید شود، اصل، لزوم عقد است و فسخ عقد مگر با اذن شارع، صورت نمی‌گیرد و با عدم اذن از سوی شارع عقد نکاح فسخ نمی‌گردد (یوسفی، ۱۴۱۶؛ ج ۲، ص ۱۷۵). بنابر روایات، هر یک از این عیوب را در صورتی از موجبات خیار می‌دانند که پیش از عقد نکاح، موجود باشد و در صورت حدوث عیوب پس از عقد، در ایجاد حق خیار اختلاف دارند و در صورتی که دخول پیش از حدوث عیب باشد، آن را از موجبات خیار نمی‌دانند (صدوق قمی، ۱۴۲۱؛ ج ۵، ص ۷۶). برخی نیز حدوث عیوب زوجه بعد از عقد نکاح را از موجبات حق فسخ نمی‌دانند (شیخ طوسی، ۱۴۱۵؛ ص ۱۳۴؛ حلی، ۱۴۱۲؛ ج ۲، ص ۶۱۳).

قانون‌گذار نیز در ماده ۱۱۲۳ قانون مدنی این‌گونه بیان می‌کند: «عیوب ذیل در زن موجب حق فسخ برای مرد خواهد بود: ۱. قرن، ۲. جذام، ۳. برص، ۴. افضاء، ۵. زمین‌گیری، ۶. نابینایی از هر دو چشم.»

نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد این است که آیا اساساً اعطای حق فسخ به زوج در نکاح منقطع، امری لازم و ضروری به نظر می‌رسد؟

علت طرح چنین سؤالی این است که در نکاح منقطع، حق انحلال عقد در هر زمانی به مرد اعطا شده است و در واقع زوج، در این نوع از نکاح، بدون هیچ دلیلی و بدون نیاز به اثبات هیچ امری در دادگاه، می‌تواند تمام مدت را به زوجه بذل نماید. بنابراین اعطای حق فسخ به زوج، در نکاح منقطع، به علت عیوب زوجه، امری بی‌بهره به نظر می‌رسد، زیرا در نکاح منقطع انحلال عقد در صورت وجود عیبی در زوجه متوقف بر فسخ نیست، بلکه زوج می‌تواند در صورت وجود عیوب، باقی‌مانده مدت را بذل نماید، حتی در زمانی که هیچ‌گونه عیبی نیز وجود ندارد از حق بذل مدت برخوردار است.

اما از آنجایی که حق زوجه نسبت به مهریه که از حقوق مسلم زوجه منقطع و از ارکان عقد منقطع می‌باشد در فسخ عقد و در بذل مدت، متفاوت است، بنابراین باید علاوه بر اعطای حق بذل مدت به مرد در نکاح منقطع، در صورت وجود عیوبی در زوجه، حق فسخ نیز برای انحلال عقد به زوج اعطا گردد، تا بتواند در صورت وجود عیب در زوجه، از این طریق نکاح را به هم بزند.

در واقع عدم اعطای حق فسخ به زوج در نکاح منقطع، به عبارتی نادیده گرفتن حق قانونی فسخ است که قانون‌گذار به زوج داده و محروم کردن مرد از این حق سبب ورود ضرر و زیان مالی به مرد می‌شود، چراکه در نکاح منقطع هرگاه شوهر قبل از نزدیکی، تمام مدت را به زن ببخشد باید نصف مهر را به زوجه بدهد، حال آن‌که هرگاه قبل از نزدیکی به جهتی نکاح فسخ شود، زوجه حق دریافت مهر ندارد مگر این‌که علت فسخ عقد عنن باشد که در این صورت مرد باید نصف مهر را به زوجه بدهد (علامه حلی، ۱۴۱۸؛ ج ۲، ص ۲۹؛ صافی گلپایگانی، ۱۴۲۵. ه. ق؛ ج ۲، ص ۴۵۲).

هرگاه بعد از نزدیکی نکاح فسخ گردد مهرالمسمی ساقط و مهرالمثل در حق زوجه ثابت می‌گردد (کیدری، ۱۴۱۸ ه. ق؛ ص ۴۱۷).

بنابراین اعطای حق فسخ به زوج در نکاح منقطع نشان‌دهنده رعایت عدالت توسط شارع مقدس در روابط حقوقی زن و شوهر در ازدواج موقت است، هم‌چنین به موجب ماده ۱۱۲۱ قانون مدنی نیز مرد به علت جنون زن می‌تواند نکاح را فسخ نماید و جنون از عیوب مشترک زوجین است که به طرفین، حق فسخ می‌دهد.

۲) خیار تدلیس

در قانون مدنی نامی از خیار تدلیس در نکاح برده نشده است، ولی در فقه امامیه تدلیس یا فریب دادن یکی از زوجین از موجبات فسخ نکاح است (نجفی، ۱۳۹۵ ه. ق؛ ج ۳۱، ص ۳۳۶). پاره‌ای از حقوقدانان نیز از مفاد ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی وجود خیار تدلیس را برای همسر فریب‌خورده استنباط کرده‌اند (صفایی، امامی، ۱۳۸۸؛ ص ۱۹۳؛ شایگان، ۱۳۷۵؛ ص ۲۵۱).

این ماده بیان می‌دارد: «هرگاه در یکی از طرفین صفت خاصی شرط شده و بعد از عقد معلوم شود که طرف مذکور فاقد وصف مقصود بوده برای طرف مقابل حق فسخ خواهد بود. خواه وصف مذکور در عقد تصریح شده یا عقد متباین بر آن واقع شده باشد.»؛ اصولاً در حقوق ما تدلیس از عیوب رضا محسوب نمی‌گردد و به همین دلیل هم، تدلیس باعث بطلان و عدم نفوذ عقد نمی‌شود، بلکه به فرد فریب‌خورده حق فسخ می‌دهد (کاتوزیان، ۱۳۸۵؛ ص ۲۰۸).

قانون مدنی در ماده ۴۳۸ تدلیس را این‌چنین تعریف می‌کند: «تدلیس عبارت است از عملیاتی که موجب فریب طرف معامله می‌شود» و همین امر در نکاح هم وجود دارد: عملیاتی نسبت به مرد یا زن که موجب فریب طرف دیگر می‌شود.

بنابراین به نظر می‌رسد که در نکاح منقطع نیز در صورت تدلیس، فردی که مورد تدلیس واقع شده، می‌تواند نکاح را فسخ نماید. اسباب تدلیس در نکاح دائم، هرچند محصور و منحصر به موارد خاصی نیستند، ولی آنچه بیشتر در کتب حقوقی مطرح می‌شود مثال‌هایی از این قبیل است که شخصی خود را پزشک معرفی می‌کند و بعد مشخص می‌شود که فردی بی‌سواد است و یا زنی خود را زیبا جلوه می‌دهد در حالی که زیبا نیست یا عیبی از چهره‌اش را پنهان می‌نماید و مانند آن. در نکاح دائم که بنای طرفین بر مداومت و استمرار عقد است، تدلیس پایه و اساس زندگی را از همان ابتدا درهم می‌شکند و تحمل زندگی را برای طرف فریب‌خورده سخت می‌کند. زیرا او با توجه به شرایط و وضعیت طرف مقابل خود، رضایت داده که با آن فرد ازدواج نماید، مثلاً در جایی که شخصی خود را پزشک معرفی می‌کند زن با توجه به موقعیت اجتماعی و شغلی و مالی مرد به او پاسخ مثبت می‌دهد ولی بعد از ازدواج با فردی بی‌سواد و بیکار مواجه می‌شود که درآمدی جهت

انفاق به همسر و فرزندان ندارد و سبب بروز مشکلات عدیده‌ای در زندگی خواهد شد. البته این امر در نکاح منقطع تأثیر کمتری دارد. زیرا هدف از ازدواج موقت، رابطه‌ای موقتی جهت ارضای نیازهای طرفین می‌باشد و شخصیت طرف مقابل و موقعیت شغلی و اجتماعی و اقتصادی فرد در ازدواج موقت، به مراتب، از اهمیت کمتری نسبت به ازدواج دائم برخوردار است.

لیکن در مواردی که ازدواج موقت به مدت طولانی منعقد می‌شود و یا بنای طرفین بر تشکیل خانواده باشد، تدلیس و فریب یکی از طرفین نسبت به شخصیت، شغل، شکل ظاهری و مانند آن از اهمیت و ارزش بیشتری برخوردار خواهد بود. در این صورت تمام شرایطی که برای تحقق تدلیس، ارکان و شرایط تأثیر آن در ازدواج دائم کاربرد دارد در ازدواج موقت هم وجود خواهد داشت که بی‌نیاز از توضیح است.

البته بنا بر استنباط از ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی می‌توان به اختیار تخلف از وصف یا خیار تخلف از شرط نیز استناد کرد و از این طریق نکاح را فسخ نمود. در مورد اثر فسخ در مهریه زوجه، فقیهان بر این عقیده‌اند که اگر فسخ قبل از نزدیکی باشد هیچ مهری به زوجه تعلق نمی‌گیرد و اگر فسخ نکاح بعد از نزدیکی واقع شود، زوجه به نسبت تمکین، مستحق سهمی از مهرالمسمی است، هم‌چنین زوج می‌تواند به مدلس، جهت مهرالمسمی رجوع نماید (یوسفی، ۱۴۱۰ هـ ق؛ ج ۲، ص ۱۷۸؛ نجفی، ۱۳۹۵ هـ ق؛ ص ۲۷۴).

آنچه در خصوص اعمال این حق باید گفته شود این است که فسخ نکاح به عنوان یکی از اسباب انحلال نکاح، تشریفات طلاق مانند حضور دو شاهد و گواهی عدم امکان سازش را نداشته و هیچ‌گونه حق رجوعی نیز برای زوج وجود ندارد و در زمان فسخ، لازم نیست زوجه در شرایط خاصی باشد (طهر غیرمواقع، حیض، نفاس) و هم‌چنین عدم ثبت فسخ نکاح برعکس طلاق که مطابق ماده ۶۴۵ قانون مدنی ما جرم است، عمل مجرمانه محسوب نمی‌شود و در عده فسخ نکاح، زوجه مستحق نفقه نیست مگر این‌که حامل باشد (انصافداران، ۱۳۸۸؛ ص ۱۶۶).

هم‌چنین باید گفت خیار فسخ عقد، حقی است که قانون‌گذار برای جلوگیری از ضرر طرفین عقد به آنان اعطا نموده است. بنابراین، این حق مانند هر حق دیگری قابل اسقاط می‌باشد. همان‌طور که ماده ۴۴۸ قانون مدنی نیز بیان می‌کند: «سقوط تمام یا بعضی از اختیارات را می‌توان در ضمن عقد شرط نمود.» و در صورتی که زوجین در هنگام عقد، حق خیار خود را ساقط کرده باشند دیگر نمی‌توانند عقد را به هم بزنند. قابلیت اسقاط حق فسخ را می‌توان از ملاک ماده ۱۱۲۶ قانون مدنی استنباط کرد. اصولاً شخصی که با علم به عیب، اقدام به انعقاد عقد می‌کند چون با آگاهی از این امر، به ضرر خود اقدام کرده است حق فسخ ندارد. زیرا در چنین فرضی شخص، آگاهانه زمینه ایجاد حق فسخ خود را از بین برده است. لذا روشن است که اسقاط صریح حق فسخ نیز مؤثر بوده و دارای آثار خاص خود خواهد بود و در این خصوص نظر مخالفی وجود ندارد (امینی بروجنی، ۱۳۷۴؛ ص ۱۸۴).

با توجه به مطالب بیان شده باید گفت، حق فسخ در نکاح منقطع از حقوق غیرمالی مشترک میان زوجین است و هر یک از آنها می‌توانند از این حق استفاده نمایند. اگرچه اعمال این حق، همانند هر حق دیگری، نمی‌تواند وسیله اضرار به غیر قرار گیرد (خدادادپور؛ دیلمی، ۱۳۸۸، ۷۴)، همان‌گونه که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصل چهارم به بیان این قاعده پرداخته و این‌گونه مقرر داشته است: «هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد.»

ب) حق بذل مدت

بذل مدت در نکاح منقطع به عنوان یکی از اسباب انحلال این عقد می‌باشد. در حقیقت، اسقاط حقی است که زوج نسبت به بقیه مدت معین در ازدواج موقت بر زوجه دارد. بذل مدت، یک عمل حقوقی است که از جانب مرد، صورت می‌گیرد و نیازی به قبول زوجه ندارد. بلکه ایقاعی است که هرگاه مرد اراده نماید و حتی بدون این‌که زن را مطلع کند، می‌تواند بقیه مدت معینه را به همسرش بذل نماید. بنابراین می‌توان بذل مدت از سوی زوج را عمل حقوقی ابراء دانست که تنها از جانب یک طرف صورت می‌گیرد؛ لذا باید منجز باشد و هرگونه اشتراط، موجب بطلان است، مثلاً اگر زوج به زوجه منقطع بگوید: مدت را ابراء نمودم به شرط آن‌که با فلان شخص ازدواج نکنی، ابراء باطل است (محقق داماد، ۱۳۸۲؛ ص ۴۰۸).

بنابراین در انجام این عمل حقوقی، قصد انشا و رضایت مرد، شرط صحت بذل مدت محسوب می‌شود، لذا هرگاه شوهر مکره باشد، بذل از جانب او صحیح نمی‌باشد و چنین تصور می‌شود که رضایت مرد بعد از رفع اکراه، سبب تحقق صحیح بذل می‌گردد. (باذری فومشی، ۱۳۸۵؛ ص ۴۹) هم‌چنین ابراء مدت می‌تواند در ضمن عقد صلح، انجام گیرد. مثلاً زوجه، چیزی را به زوج تقدیم و در مقابل آن، به نحو شرط نتیجه، از مدت بری گردد و نیز می‌تواند ابراء مابقی مدت خویش را بخواهد؛ این مصالحه صحیح و زوج در صورت اخیر، ملزم به ابراء می‌باشد و چنان‌چه امتناع ورزد، زوجه می‌تواند از دادگاه، اجرای تعهد را درخواست نموده و دادگاه زوج را اجبار و در صورت امتناع مجدد، حاکم راساً اقدام به ابراء خواهد کرد (موسوی خوئی، ۱۴۱۳. ه. ق؛ ج ۲، ص ۲۹۷).

آثار بذل مدت نیز قبل از نزدیکی و بعد از آن متفاوت می‌باشد، بذل مدت قبل از نزدیکی، زوجه را مستحق نصف مهر می‌نماید ولی بذل مدت بعد از نزدیکی، تاثیری در مهریه ندارد زیرا زوج، خود، منفعت را تفویض نموده است، اما چنان‌چه زوجه پس از نزدیکی، در باقی مدت از همسرش تمکین ننماید، نسبت به آن مدت، مهر تقسیط می‌گردد (امامی، ۱۳۸۶؛ ج ۵، ص ۱۲۳).

فقیهان و به تبع آن‌ها، قانون‌گذار، بذل مدت را به عنوان یکی از حقوق غیرمالی، به زوج داده‌اند تا او به اراده خود، هرگاه خواست بتواند عقد نکاح را منحل کند. اما سؤال این است که آیا می‌توان در نکاح منقطع، چنین حقی را برای زوجه نیز در نظر گرفت؟

در قانون مدنی، احکامی که حق انحلال را به زوجه می‌دهد، ناظر بر مواردی است که زوجه می‌تواند از شوهر طلاق بگیرد ولی در خصوص این که آیا می‌تواند بذل مدت هم بکند یا نه، سکوت اختیار کرده است، لیکن سکوت قانون‌گذار را در این مورد، نمی‌توان به عدم وجود چنین حقی برای زوجه منقطع تفسیر نمود، بلکه با استفاده از وحدت ملاک ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می‌تواند به حاکم شرع، مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسر و حرج مذکور، در محکمه ثابت شود، دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار، میسر نباشد، زوجه به اذن حاکم شرع، طلاق داده می‌شود»؛ زوجه منقطع نیز در زمانی که ادامه زوجیت موجب عسر و حرج او شود، باید بتواند از دادگاه تقاضای بذل مدت و انحلال نکاح را نماید.

به نظر می‌رسد ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، درصدد بیان این نکته نیست که تنها در نکاح دائم، تحت شرایطی می‌توان به زوجه حق انحلال نکاح را داد. هرچند قانون‌گذار در این ماده از لفظ طلاق استفاده کرده ولی به نظر می‌رسد ملاک بیان شده در ماده (عسر و حرج برای ادامه زندگی) را می‌توان به نکاح منقطع نیز تسری داد.

مخصوصاً در مواردی که ازدواج موقت به مدت طولانی بسته شده و موجبات عسر و حرج نیز وجود دارد، آیا می‌توان از زوجه خواست که باید تحمل کند تا مدت منقضی شود؟ و یا صبر نماید تا همسرش، باقی مدت را بذل نماید؟ حال اگر زوج این‌گونه بیان دارد که بذل مدت حق مرد است و من از حق خویش استفاده نمی‌کنم، آیا در این شرایط باید زوجه را تنها به این دلیل که به نکاح منقطع رضایت داده، از چنین حقی محروم نمود و او تا پایان مدت نکاح که شاید بیشتر از مدت عمر او هم باشد در عذاب و سختی و مشقت به سر ببرد؟ بدیهی است وجود چنین حقی با چنین گستردگی خود به خود ممکن است مورد سوءاستفاده قرار گیرد و اعمال یا عدم اعمال نابجای آن موجب اضرار زوجه و تحمیل فشارهای ناموجهی بر وی گردد (خدادادپور، دیلمی، ۱۳۸۸؛ ص ۷۳).

از این رو باید بررسی کرد که آیا می‌توان با توجه به سکوت قانون‌گذار در خصوص این موضوع، مطابق ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی به فتاوی معتبر مراجعه کرد. بیشتر فقها با عنایت به قواعد متعدد فقهی در مورد نهی از ضرر و رفع حرج، از جمله قاعده «لاضرر ولا ضرار فی الاسلام» و قاعده «لیس فی الاسلام حرج» نظر داده‌اند که حاکم شرع در صورتی که زن منقطعه در عسر و حرج باشد، می‌تواند حکم به بذل مدت از سوی زوج ممتنع نماید (معاونت آموزش قوه قضائیه، ج ۴، ص ۱۲۹). هم‌چنین در صورت معارضه اعمال حق با قاعده لاضرر، حاکمیت قاعده لاضرر پذیرفته شده است که یکی از مصادیق بارز آن ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی می‌باشد (محقق داماد، ۱۳۹۰، ص ۱۶۲) که حکم مذکور بر زوجه منقطع نیز مترتب می‌گردد.

هم‌چنین نظریه شماره ۷/۱۹۴۲ مورخ ۱۳۸۱/۳/۲ اداره حقوقی قوه قضائیه بیان داشته در خصوص استفاده از قاعده عسر و حرج برای بذل باقی‌مانده مدت از طرف دادگاه، قانونی وجود ندارد ولی با توجه به آن که حاکم، ولی ممتنع است و با توجه به ملاک ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، در صورتی که حرج زوجه به هر جهت برای دادگاه ثابت شود، می‌تواند به بذل بقیه مدت اقدام نماید (اداره کل تدوین و تنقیح قوانین و مقررات، ۱۳۸۴؛ ص ۳۶۰).

بنابراین هرچند مطابق مبانی شرع مقدس اسلام و بنای قانون‌گذار نمی‌توان حق انحلال نکاح را چه در نکاح دائم و چه در نکاح منقطع به طور مطلق به زوجه داد ولی در شرایط خاص که موجبات عسر و حرج برای زوجه ایجاد می‌شود، باید چنین حقی به زوجه داده شود.

نتیجه‌گیری

از آن‌چه در این پژوهش مورد بحث و بررسی قرارگرفت نکاتی چند به دست آمد که به اختصار می‌توان به نحو زیر مورد اشاره قرار داد:

در حالی که حق فسخ به عنوان یکی از حقوق غیرمالی و از اسباب انحلال عقد است، قانون‌گذار نسبت به این امر که آیا حق فسخ به نکاح منقطع نیز سرایت می‌نماید یا خیر، سکوت نموده است؛ ولی به استناد قاعده لاضرر و تصریح فقها، در ایجاد حق فسخ، میان نکاح دائم و منقطع، تفاوتی وجود ندارد و در بحث فسخ عقد به واسطه عیوب، قاعده «اوفوا بالعقود» جاری نمی‌گردد، هرچند اصل اولی در عقود لزوم و وفای به عقد است، ولی گویا طرفین در زمان عقد نکاح، به طور ضمنی به شرط صحت و عدم وجود عیب در فرد مقابل، اقدام به ازدواج نموده است. اعطای حق فسخ به زوجین در نکاح منقطع، امری حکیمانه از سوی شارع مقدس می‌باشد؛ از آنجایی که بذل مدت، در نکاح منقطع، در اختیار زوج قرار دارد، در صورت وجود عیوب در زوج، زوجه باید ابزاری در جهت رهایی از وضعیت جدید داشته باشد که این حق از سوی شارع برای زوجه پیش‌بینی شده است.

هم‌چنین در خصوص اعطای حق فسخ به زوج نیز باید گفت هرچند در نکاح منقطع، زوج در صورت وجود عیوب در زوجه و حتی بدون وجود چنین عیوبی نیز، می‌تواند باقی‌مانده مدت را بذل نماید و ظاهراً اعطای حق فسخ به زوج در صورت عیوب زوجه (با توجه به حق بذل مدت از سوی زوج)، امری بی‌پهوده به نظر می‌آید؛ ولی از آنجایی که آثار مالی مترتب بر فسخ نکاح در مقایسه با بذل مدت متفاوت می‌باشد، بنابراین اعطای این حق به زوج در نکاح منقطع، نشان از حکیمانه بودن احکام از سوی شارع مقدس دارد، چراکه در صورت بذل مدت قبل از نزدیکی زوجه مستحق نصف مهر می‌گردد، حال آن‌که فسخ عقد قبل از نزدیکی، از موجبات سقوط مهریه است، مگر این‌که علت فسخ عنن باشد.

بذل مدت نیز به عنوان یکی از حقوق غیرمالی و از اسباب انحلال نکاح منقطع محسوب می‌گردد

که در اختیار زوج است، اما در خصوص این که آیا در نکاح منقطع می‌توان برای زوج نیز حق بذل مدت قائل شد قانون‌گذار سکوت اختیار نموده، لیکن با استفاده از وحدت ملاک ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی و نظریه اداره حقوقی (شماره ۷/۱۹۴۲)، در صورتی که دوام زوجیت در نکاح منقطع، موجب عسر و حرج زوج گردد، وی می‌تواند از دادگاه تقاضای بذل مدت و انحلال نکاح نماید، چراکه حاکم، ولی ممتنع است.

امید است با لحاظ موارد فوق بتوان در زمینه مسائل مربوط به ازدواج‌های موقت نظم و انتظام قانونی متوازن و منصفانه‌تری را برقرار نمود تا رغبت افراد به تبعیت از مقررات شرعی و قانونی در این خصوص تقویت گردد و از بروز پاره‌ای از مشکلات ناشی از این نوع روابط که اگر به درستی در راستای فلسفه تشریح آن جریان یابد، می‌تواند برای جامعه مفید باشد، پیش‌گیری به عمل آید.

منابع

- اباذری فومشی، م. (۱۳۸۵). نحوه عملی رسیدگی به دعاوی خانوادگی در محاکم و دادسراها، چاپ اول، تهران: خرسندی. اداره کل تدوین و تنقیح قوانین و مقررات (۱۳۸۴). مجموعه قانون مدنی، چاپ ششم، تهران: معاونت پژوهش ریاست جمهوری.
- استادی، ر. (۱۳۸۸). «عیوب موجب فسخ نکاح»، فصلنامه تخصصی فقه اهل بیت (ع)، ص ۱۱۶.
- امینی بروجنی، ح. (۱۳۷۴). «نقش قراردادهای خصوصی در نکاح»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده حقوق دانشگاه تهران (پردیس).
- امامی، ح. (۱۳۸۹). حقوق مدنی، ج ۵، چاپ نهم، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- انصافداران، م. (۱۳۸۸). آشنایی با حقوق خانواده، چاپ اول، تهران: جاودانه - جنگل.
- بصیری، ح. (۱۳۹۱). بهار، «سوءاستفاده از سمت ریاست بر خانواده»، فصلنامه خانواده‌پژوهی، سال هشتم، شماره ۲۹، صص ۳۳ تا ۴۷.
- بهنود، ی. (۱۳۶۹). احوال شخصیه از دیدگاه قوانین، چاپ اول، ارومیه: انتشارات انزلی.
- حلی، ا. (۱۴۱۴ ه. ق.). السرائر الحاوی التحریر الفتاوی، ج ۲، قم: موسسه نشر اسلامی.
- حلی، ی. (۱۴۱۰ ه. ق.). ارشاد الازدهان الی احکام الدین، ج ۲، چاپ اول، نجف اشرف: دار احیاء التراث العربی.
- خدادادپور، م. و دیلمی، ا. (۱۳۸۸). بهار، «سوءاستفاده از حق طلاق و راهکارهای قانونی مقابله با آن»، فصلنامه خانواده‌پژوهی، سال پنجم، دوره ۵، شماره ۱۷، صص ۷۳ تا ۹۴.
- روشن، م. و محمدی، ح. (۱۳۹۲). بهار، «تأثیر ورشکستگی و اعسار زوج بر مطالبات زوجه»، فصلنامه خانواده‌پژوهی، سال نهم، شماره ۳۳، صص ۱۲۵ تا ۱۴۴.
- روشن، م. و مظفری، م. (۱۳۸۸). تابستان، «طلاق قضایی و ماهیت آن»، فصلنامه خانواده‌پژوهی، سال پنجم، شماره ۱۸، صص ۲۶۳ تا ۲۷۴.
- سبزواری، م. (۱۴۱۰ ه. ق.). کفایه‌الفقه (کفایه‌لاحکام)، ج ۲، چاپ اول، قم: موسسه نشر اسلامی.
- شایگان، ع. (۱۳۷۵). حقوق مدنی، چاپ اول، قزوین: طه.
- صافی گلپایگانی (۱۴۲۵ ه. ق.). هدایه‌العباد، ج ۲، قم: موسسه نشر اسلامی.

- صدوق قمی، ع. (۱۴۲۱ ه. ق). *من لا یحضره الفقیه*، ج ۵، چاپ دوم، قم: موسسه نشر اسلامی.
- صفایی، ح. و امامی، ا. (۱۳۸۸). *مختصر حقوق خانواده*، چاپ بیست و یکم، تهران: میزان.
- طوسی، ا. (۱۴۱۸ ه. ق). *خلاف*، ج ۴، چاپ دوم، قم: موسسه نشر اسلامی.
- کاتوزیان، ن. (۱۳۸۵). *حقوق مدنی - خانواده*، چاپ پنجم، تهران: میزان.
- کیدری، ق. (۱۴۱۸ ه. ق). *اصباح‌الشیعه بمصباح‌الشریعه*، نجف اشرف: دار احیاء التراث العربی.
- محامد، م. و مکارم، م. (۱۳۸۳). *النکاح* (تقریرات مباحث خارج فقه آیت‌الله مکارم شیرازی)، ج ۵، چاپ اول، قم: مدرسه امیرالمومنین(ع).
- محقق حلی، ن. (۱۴۱۲ ه. ق). *شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، ج ۲، قم: موسسه نشر اسلامی.
- محقق داماد، م. *بررسی فقهی حقوقی خانواده - نکاح و انحلال آن*، چاپ اول، تهران: علوم اسلامی.
- محقق داماد، م. (۱۳۹۰). *قواعد فقه - بخش مدنی*، ج ۱، چاپ سی‌ام، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- معاونت آموزش قوه قضائیه (۱۳۸۴)، *رویه قضایی ایران در ارتباط با دادگاه‌های خانواده*، ج ۳، تهران: جنگل.
- معاونت آموزش قوه قضائیه (۱۳۸۴)، *رویه قضایی ایران در ارتباط با دادگاه‌های خانواده*، ج ۴، تهران: جنگل.
- موسوی خویی، ا. (۱۴۱۳ ه. ق). *منهاج‌الصالحین*، ج ۲، قم: موسسه نشر اسلامی.
- نجفی، م. (۱۳۹۵ ه. ق). *جواهرالکلام*، ج ۳۰، چاپ هفتم، نجف اشرف: دار احیاء التراث العربی.
- نجفی، م. (۱۳۹۵ ه. ق). *جواهرالکلام*، ج ۳۱، چاپ هفتم، نجف اشرف: دار احیاء التراث العربی.
- یوسفی، ح. (۱۴۱۰ ه. ق). *کشف الرموز فی شرح المختصر النافع*، ج ۲، چاپ اول، قم: موسسه نشر اسلامی.

